

مقدمه

محمدبن علی شلمغانی (م ۳۲۲ ق) از شخصیت‌های علمی شیعه در عصر غیبت صغرا (۳۲۹-۲۶۰ ق) بود. جایگاه علمی وی به گونه‌ای بود که حتی پس از آشکار شدن انحرافش، از جانب وکلا انکار نشد. برای نمونه، محمدبن همام اسکافی (م ۳۳۶ ق)، از وکلای مطرح آن دوره که بیشترین مخالفت‌ها را با شلمغانی داشت (ر.ک: ذاکری، ۱۳۹۳، ص ۱۵۶-۱۶۱)، وی را فقیهی از فقه‌های شیعه می‌داند که حق و باطل را به هم آمیخت (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۰۸). علاوه بر این، او از جایگاه اجتماعی درخور و قابل اعتنایی نیز برخوردار بود. منابع شیعی به این موضوع اشاره کرده‌اند که حسین بن روح نوبختی (م ۳۲۶ ق)، سومین سرپرست وکلا در غیبت صغرا، شلمغانی را به خود نزدیک ساخت و برای او نزد شیعیان جایگاه والایی قرار داد (همان، ص ۴۰۳). او در بین قبیله «بنی بسطام» - یکی از خاندان‌های شیعی که در غیبت صغرا در بغداد سکونت داشتند و چندین تن از شخصیت‌های آن در پست‌های حکومتی فعالیت می‌کردند - (ر.ک: ارموی، ۱۳۵۸، ج ۱، ص ۲۱۵-۲۲۴؛ مدرسی، ۱۳۸۶، ص ۳۲۹) جایگاه ویژه‌ای یافت. اما با وجود این، جاه‌طلبی او را واداشت تا به فکر تصدی ریاست شیعیان افتد. از این رو بود که در بین بنی بسطام شروع به انتشار عقایدی انحرافی کرد (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۰۳-۴۰۵) تا به این وسیله، مقام و مرتبتی افزون بر آنچه داشت به دست آورد. این در حالی بود که شلمغانی از بنی بسطام می‌خواست آنچه را از وی می‌آموزند مخفی نگه دارند و از افشای اسرار وی پرهیز کنند (همان، ص ۴۰۴). بدین سان، به تدریج، شلمغانی جایگاهی به دست آورد که پس از آن حسین بن روح هرچه سعی کرد پیروان او به‌ویژه بنی بسطام را از پیرامون او، که دیگر عقاید انحرافی‌اش افشا شده بود، دور سازد، موفقیت چندانی به دست نیاورد (همان، ص ۴۰۳) و این‌گونه بود که پیروان شلمغانی رو به فزونی نهادند (مسعودی، بی تا، ص ۳۴۳) و حتی به صورتی متمایز از دیگر شیعیان شناخته شدند. پیروان شلمغانی به «عزاقریه» معروف شدند، تا جایی که برخی فرقه‌نگاران آنها را به‌مثابه فرقه‌ای متمایز به‌شمار آورده‌اند (ر.ک: بغدادی، ۱۴۰۸ق، ص ۲۱۶؛ اندلسی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۱۲۲؛ اسفراینی، بی تا، ص ۱۱۲؛ بیرونی، ۱۳۸۰، ص ۲۶۱). لازم به ذکر است که اگرچه عقایدی که به شلمغانی و پیروان او نسبت داده شده تا حد و اندازه ادعای الوهیت از طرف شلمغانی توسعه یافته (ازدی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۲۴۱؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۸، ص ۲۹۰)، اما در منابع شیعی گزارش‌هایی ثبت شده است که نشان از آن دارد که شلمغانی همچنان خود را شیعه می‌دانست و برای تصدی

واکاوای دامنه انحرافات شلمغانی در منابع فریقین

taghi.zakeri@yahoo.com

محمدتقی ذاکری / دانشجوی دکتری تاریخ اهل بیت جامعه المصطفی العالمیه

دریافت: ۱۳۹۳/۸/۱۷ - پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۲۵

چکیده

شلمغانی از شخصیت‌های منسوب به تشیع است که از دیدگاه شیعه و سنی، به‌عنوان چهره‌ای منحرف شناخته می‌شود. او شخصیتی علمی بود و طرف‌دارانی در میان برخی صاحب‌منصبان سیاسی عصر خود داشت که در دوستی او ثابت‌قدم بودند. وی با برخورداری از چنین جایگاهی، سودای ریاست بر سازمان و کالت و در پی آن، ریاست بر شیعیان را در سر می‌پروراند و از همین رو، به انتشار عقایدی انحرافی در بین پیروانش دست یازید. هرچند اصل انتشار عقاید انحرافی توسط شلمغانی در میان طرف‌دارانش قابل انکار نیست، اما هریک از منابع موجود، گونه‌های مختلفی از این عقاید و افکار را به او نسبت داده‌اند. بررسی و تحلیل داده‌های منابع گوناگون با توجه به گرایش‌های مذهبی مؤلفانشان روشن می‌سازد که انتساب این حجم عظیم از عقاید انحرافی به شلمغانی نمی‌تواند صحیح باشد و دست‌کم انتساب عقاید و افکاری همچون ادعای الوهیت و اباحی‌گری در امور جنسی و عبادات، که عمدتاً در منابع غیرشیعی انعکاس یافته، با دیگر داده‌های تاریخی درباره واقعات زندگی او سازگار نیست.

کلیدواژه‌ها: شلمغانی، غلات، شیعه، اباحی‌گری، الوهیت، نواب، وکلا، عزاقریه.

ریاست آنها تلاش می‌کرد (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۳۰۷). از این رو، بررسی عقایدی که به او نسبت داده شده است اهمیت می‌یابد.

منابع فریقین چه تصویری از شلمغانی و انحرافات او ارائه کرده‌اند؟ آیا منابع تاریخی فریقین در گزارش انحراف‌های فکری و عملی شلمغانی همداستانند؟ آیا واقعاً شلمغانی به‌عنوان یک عالم دینی ادعای الوهیت نمود؟ آیا او اباحی‌گری در امور جنسی را ترویج می‌کرد؟ آیا وی قایل به جواز ترک عباداتی همچون نماز و روزه بود؟ آیا این ادعاها با واقعیات تاریخی زندگی شلمغانی سازگار است؟ یا صرفاً برساخته برخی منابع غیرشیعی به منظور کوبیدن شیعه و عالمان این مذهب است؟ «باور به ضد» که در منابع، از اعتقادات شلمغانی شمرده شده، به چه معناست و منابع فریقین آن را چگونه تفسیر کرده‌اند؟... اینها سوالاتی است که این پژوهش درصدد پاسخ آنهاست. بدین منظور، باید داده‌های منابع تاریخی، رجالی، فهرستی و حدیثی را کاوید و داده‌های هر منبع را با محک منابع دیگر و به مدد تحلیل برخی واقعیات تاریخی سنجید تا تصویر نسبتاً روشنی از واقعیت به دست آید.

انحرافات فکری و عملی شلمغانی در منابع

آگاهی از گرایش‌های فکری شلمغانی با دشواری‌هایی همراه است؛ زیرا جز نقل‌هایی از کتاب‌های وی، هیچ‌یک از کتاب‌های او باقی نمانده است تا بر اساس آن، بتوان به افکار وی پی برد. از سوی دیگر، با توجه به اینکه شلمغانی منحرف و مبعوض از دیدگاه شیعی و غیرشیعی بود، گاه سیاه‌نمایی‌هایی درباره او و عقاید و افکارش صورت گرفته است. این موضوع از اختلاف منابع شیعه و غیرشیعه درباره عقاید منتسب به او روشن می‌شود. گاه در منابع غیرشیعی مطالبی به شلمغانی نسبت داده شده است که در منابع شیعی اثری از آنها یافت نمی‌شود. در منابع غیرشیعی، از این موضوع سخن به میان آمده است که شلمغانی فرقه‌ای را پایه‌ریزی کرد که به «عزاقریه» معروف شدند (بغدادی، ۱۴۰۸ق، ص ۲۴۹). این در حالی است که منابع شیعی گاه او را «غالی» (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۴۸) و گاه او را دارای عقاید پست و ناپسند خوانده‌اند که به سبب حسد بر حسین بن روح به آنها قایل شد (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۳۷۸). با این اوصاف، برای آگاهی از گرایش‌های فکری شلمغانی، لازم است مطالبی که در منابع موجود آمده بررسی شود.

ذکر این نکته روش‌شناختی حایز اهمیت است که در بررسی منابع، سعی بر آن است که منابعی بررسی شود که برای اولین بار مطلبی را در خصوص عقاید و افکار شلمغانی عنوان کرده‌اند و از ذکر

مطالبی که در منابع دیگر تکرار شده پرهیز گردد. از همین رو، در این پژوهش، به بسیاری از منابعی که به تکرار گزارش‌های منابع پیش از خود پرداخته‌اند، اشاره نشده است. قابل ذکر است که گزارش‌های منابع شیعی و غیرشیعی متقدم در اطلاعات خود، تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند، اما در منابع متأخر، عموماً گزارش‌های منابع شیعی و غیرشیعی با یکدیگر خلط شده است.

در اینجا، فهرستی از انحرافات اعتقادی و عملی، که در منابع گوناگون به او نسبت داده شده است، ارائه می‌شود:

۱. شلمغانی ادعای الوهیت داشت و خود را رب الارباب می‌دانست (ازدی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۲۴۲).
۲. شلمغانی خود را روح‌القدس می‌دانست (بغدادی، ۱۴۰۸ق، ص ۲۴۹).
۳. «عزاقریه»، یعنی پیروان شلمغانی، بنا بر آنچه از او آموخته بودند، نکاح را به عقد نمی‌دانستند و امور جنسی را مطلقاً مباح می‌دانستند (ازدی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۲۴۲).
۴. آنها قایل به ترک نماز و روزه و تمام عبادات بودند (همان).
۵. قایل به حلول خداوند در هر «ولی» و «ضد» او بودند و ضد هر ولی را از این نظر که موجب اظهار فضیلت ولی است، از خود ولی افضل می‌دانستند (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۰۶).
۶. حضرت موسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را رسولانی می‌دانستند که هارون و علی علیهما السلام آنها را فرستاده بودند، اما آن دو خیانت کردند.
۷. قایل به رفع شریعت اسلام پس از ۳۵۰ سال بودند.
۸. امام حسن و امام حسین علیهما السلام را از فرزندان علی علیه السلام نمی‌دانستند؛ زیرا می‌گویند: کسی که پروردگار است، نه فرزندی دارد و نه زاییده شده است.
۹. خواستار هلاک شدن طالبیان و عباسیان بودند.
۱۰. در توصیف ملائکه می‌گویند: ملک کسی است که مالک نفس خود باشد و حق را بشناسد.
۱۱. بهشت عبارت از معرفت و شناسایی آنان، و دوزخ عبارت از نادانی و جهل به ایشان و بازگشت از مذهب ایشان است.
۱۲. قائل به تناسخ بودند (ازدی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۲۴۲-۲۴۳).
۱۳. قائم را، که شیعه او را امام دوازدهم می‌داند و قیام خواهد کرد، همان ابلیس می‌دانستند و هنگام فرمان خداوند مبنی بر سجده برای آدم، او ایستاده بود و سجده نکرد (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۰۶).

دوره‌های حیات فکری شلمغانی

لازم به یادآوری است که در منابع شیعی، از دو دوره «استقامت» و «انحراف» برای شلمغانی نام برده شده است. در دوره «استقامت»، شلمغانی عالمی شیعی معرفی شده است که ارتباطی نزدیک با حسین بن روح داشت و نیز با تألیفاتی که داشت، خدماتی از خود به ثبت رساند. اما در دوره «انحراف»، عقاید خطرناکی از خود بروز داد که ارتداد او و پیروانش را موجب شد. گزارشی از وضعیت او در این دو دوره در ذیل می‌آید:

الف. دوره استقامت

دوره استقامت شلمغانی زمانی است که او عالمی شیعی و دارای ارتباطی نزدیک با حسین بن روح بود و تألیفاتی داشت و خدماتی از خود به ثبت رساند. هرچند بر اساس منابع موجود، نمی‌توان تاریخی را به‌عنوان زمان انحراف شلمغانی و خروج او از حال استقامت به دست آورد، اما به نظر می‌رسد می‌توان پایان دوره استقامت شلمغانی و آغاز انحراف وی را آشکار شدن عقاید حلولیه وی دانست و پیش از آشکار شدن چنین عقایدی از شلمغانی، وی را همچنان در حال استقامت در دین تلقی کرد.

شلمغانی در زمان استقامت در دین، کتاب‌هایی تألیف کرد که بنا بر تصریح منابع، از جمله آنها کتاب *التکلیف* (طوسی، ۱۴۲۰ق، ص ۴۱۴) و *الاصیاء* (حرعاملی، ۱۳۸۰، ص ۳۳۱؛ همو، ۱۴۰۹ق، ج ۲۵، ص ۳۱؛ خراسانی، ۱۴۲۵ق، ص ۴۵۹) بوده است. درباره کتاب *التکلیف* که در بردارنده روایات فقهی بوده، قابل ذکر است که بنا بر گزارشی از حسین بن روح، مضمون کتاب جز دو یا سه جا، مطابق روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام بوده است (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۰۹). اما کتاب دیگر وی، که در این دوره تألیف شده، کتاب *الاصیاء* است که از آن روایاتی باقی مانده است (ر.ک: شبیری، ۱۳۸۱؛ انصاری، ۱۳۹۰، ص ۹۱۸-۸۷۵). در برخی از این روایات، مضامینی همچون سخن گفتن امام در گهواره به چشم می‌خورد (طبری، ۱۴۱۳ق، ص ۳۰۵ و ۳۲۶؛ مسعودی، ۱۳۸۴، ص ۱۹۰) گفته‌اند: شلمغانی این کتاب را در حال استقامت در دین نوشته است (حرعاملی، ۱۳۸۰، ص ۳۳۱؛ همو، ۱۴۰۹ق، ج ۲۵، ص ۳۱؛ خراسانی، ۱۴۲۵ق، ص ۴۵۹).

از ابن‌همام اسکافی (م ۳۳۶ق) نقل شده است که وی گوید: «اولین مطلب زشتی که از شلمغانی شنیدم و آن را انکار کردم این بود که می‌گفت: حق یکی است، اما لباس و پوشش آن متفاوت است. روزی در پوشش سفید است و روزی در پوشش سرخ و روز دیگر در پوشش آبی. این قول، قول

اصحاب حلول است» (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۰۸). همچنین حسین بن روح پس از اینکه از عقاید شلمغانی که در بین بنی‌سپتام منتشر می‌ساخت - مبنی بر حلول روح رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت علی علیه‌السلام در جسم محمد بن عثمان و حسین بن روح - آگاهی یافت، از شلمغانی بیزاری جست و شروع به فعالیت علیه او کرد (همان، ص ۴۰۵-۴۰۳). بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت از نظر وکلا دوره انحراف شلمغانی با انتشار عقاید حلولیه از وی شروع شده است.

ب. دوره انحراف

عقاید منسوب به شلمغانی - که به آنها اشاره شد، مربوط به دوره انحراف اوست. اکنون لازم است با تفصیلی بیشتر به بررسی عقاید منتسب به شلمغانی در دوره انحراف پردازیم:

۱. ادعای الوهیت: منابع غیرشیعی تصریح کرده‌اند که شلمغانی ادعای الوهیت داشت و چنانکه گفته شده است، او «خدا» را معنای عامی می‌پنداشت که قابل انطباق بر مصادیق بی‌شماری است و به‌طورکلی، هر کس که مردم به او احتیاج پیدا کنند خداست و هر کدام از پیروان او خود را پروردگار کسی می‌دانست که در درجه‌ای پایین‌تر از وی قرار داشت و در نهایت، خود شلمغانی رب الارباب است که پس از او ربوبیتی نیست (ازدی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۲۴۲).

انتساب این امور به شلمغانی توسط منابع غیرشیعی در حالی است که در منابع شیعی چنین تصریحی وجود ندارد، بلکه نهایتاً در منابع شیعی، ادعاهایی از شلمغانی یافت می‌شود که گویا به این وسیله می‌خواستند زمینه را برای طرح ادعای الوهیت هموار سازد. آنچه در منابع شیعی در این باره یافت می‌شود علاوه بر دو گزارشی که طوسی در *الغیبه* ذکر کرده، عباراتی از نسخه توقیعی است که در *لعن شلمغانی* صادر شد.

یکی از این دو گزارش همان سخن ابن‌همام است (مبنی بر اینکه حق هر روز در پوشش متفاوتی است) (ر.ک: طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۰۸). گزارش دیگر طوسی نیز - که پیش‌تر به آن اشاره شد - سخن ام‌کلثوم، دختر ابوجعفر عمروی دومین سرپرست سازمان وکالت در عصر غیبت صغرا است، مبنی بر اینکه شلمغانی معتقد بود: روح پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در محمد بن عثمان و حسین بن روح حلول یافته است (همان، ص ۴۰۳-۴۰۵). قابل توجه اینکه وقتی حسین بن روح از انتشار عقاید حلولی توسط شلمغانی در بین بنی‌سپتام مبنی بر حلول روح رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت علی علیه‌السلام در محمد بن عثمان و حسین بن روح آگاه شد گفت: شلمغانی با این‌گونه مسائل، مانند حجاج می‌خواهد راهی برای

قابل شدن به حلول قرار دهد و به آنان بگوید: خدای متعال با او متحد شده است؛ همچنانکه نصارا درباره مسیح چنین گفتند (همان، ص ۴۰۵). همچنین در بخشی از توقیعی که در لعن شلمغانی صادر شده، آمده است: «شلمغانی مرتد شده و از اسلام جدا گشته است و در دین خدا ملحد شده و ادعایی کرده که موجب کفر او به خالق گردیده است و کذب و دروغ و بهتانی گفته و گناه عظیمی انجام داده است» (همان، ص ۴۱۱).

لازم به ذکر است که در هیچ‌یک از این نقل‌ها، تصریحی بر اینکه شلمغانی ادعای الوهیت داشته، نشده است، و ارتداد شلمغانی و ادعایی که منجر به کفر او شد نیز الزاماً به معنای ادعای الوهیت نیست، بلکه در این گزارش‌ها، تنها به این مسئله تصریح شده که او در حال زمینه‌چینی برای چنین ادعایی بوده است. شاید از همین رو باشد که ابن‌عبوس، یار شلمغانی که در جلسات محاکمه شلمغانی او هم جزو محاکمه‌شوندگان بود، در یکی از این جلسات گفت: شلمغانی هرگز ادعای الوهیت نکرده است، بلکه او ادعا می‌کرده که به جای ابن‌روح «باب» امام منتظر است، و من گمان می‌کردم که این را از روی تقیه می‌گوید (ازدی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۲۴۲).

به نظر می‌رسد حق با ابن‌عبوس است و شلمغانی ادعای الوهیت نکرده بود و آنچه منابع غیرشیعی درباره ادعای الوهیت توسط شلمغانی مطرح ساخته‌اند، صرف‌نظر از اینکه ممکن است تهمتی بی‌اساس باشد، احتمالاً مطالبی بوده که پیروان شلمغانی آن را منتشر می‌ساختند. به‌ویژه آنکه خواهیم دید پیروان شلمغانی از جانب خود، اموری را احداث می‌کردند که این امور جزء اعتقادات شلمغانی محسوب گشته است. اما آنچه موجب می‌شود بر ادعای الوهیت نداشتن شلمغانی تأکید کنیم این است که می‌دانیم شلمغانی پس از درگیری‌های متعددی که با حسین‌بن‌روح و کلا داشت، ادعا می‌کرد هر چند ابن‌روح از جانب امام دوازدهم علیه‌السلام بر کاری از کارها منصوب گشته (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۳۹۱)، اما نایب امام دوازدهم علیه‌السلام کسی نیست غیر از شلمغانی و او مأمور گشته است علم خود را در نهان و آشکار اظهار دارد (همان، ص ۳۰۷). از همین روی، او خود را نایب امام می‌دانست و در جلسه سران شیعه حاضر گشت و درخواست مباحثه با حسین‌بن‌روح را نمود (همان، ص ۳۰۷ و ۴۰۶).

بنابر این، با توجه به اینکه او در آخرین ادعاهای خود را جانشین امام می‌دانست، منطقی نیست تصور کنیم او ابتدا ادعای الوهیت داشته و پیروان فراوانی گرد خود جمع کرده بود (مسعودی، بی‌تا، ص ۳۴۳) که همگی به الوهیت وی اعتقاد داشتند و او را خدای خود می‌دانستند (ازدی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۲۴۳-۲۴۲). و آن‌گاه پس از این همه، ناگهان خود را تنزل داد و جانشین امام دانست! به‌ویژه با توجه به

اینکه در بین تمام فرق غلات، که سرکردگانشان سرانجام ادعای الوهیت و یا مقامی همچون پیغمبری و یا امامت داشتند، همیشه یک روال مشترک وجود داشته است و آن اینکه این افراد ابتدا خود را دارای قرب به ائمه علیهم‌السلام معرفی می‌کردند و پس از آنکه می‌توانستند پیروانی به دست آورند، امام را از مقام امامت بالا برده، دارای مقام الوهیت یا پیغمبری معرفی می‌کردند تا به این وسیله، بتوانند خود را جانشین و یا فرستاده او معرفی کنند (رک: جاسم حسین، ۱۳۸۵، ص ۱۴۷). این در حالی است که اگر بپذیریم شلمغانی ادعای الوهیت داشته است، باید گفت: او ابتدا خود را خدا می‌دانست و پس از آنکه پیروانش وی را در این مقام تأیید کردند و او را خدا دانستند، یک مرتبه خود را تنزل داد و جانشین امام دانست! که البته بسیار بعید به نظر می‌رسد.

با توجه به این نکات، به نظر می‌رسد شلمغانی، خود ادعای الوهیت نداشته است، بلکه از آن‌روکه وی از هوش بالایی برخوردار بود (رک: ذاکری، ۱۳۹۳، ص ۲۱۰)، برای پیروان خود، اموری همچون حلول روح رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت علی علیه‌السلام در محمد بن عثمان و حسین بن روح را مطرح می‌ساخت (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۰۴)، با این هدف که پیروانش، خود او را دارای روح الهی و متحد با خداوند بدانند و در این هدف خود، موفق بود. علت اینکه او خود به صراحت ادعای الوهیت نمی‌کرد با اینکه پیروانش آمادگی پذیرش چنین ادعاهایی را داشتند، این بود که او از ابتدا به فکر ریاست بر تمام شیعه بود. وی با وجود آنکه پیروان بسیاری داشت (مسعودی، بی‌تا، ص ۳۴۳)، بدان قانع نبود و سودای ریاست بر همه شیعیان را در سر می‌پروراند. به همین سبب، در جلسات سران شیعه، حضور می‌یافت و در عین اینکه وکالت حسین بن روح از جانب امام را قبول داشت (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۳۹۱) خود را جانشین امام می‌دانست (همان، ص ۳۰۷). طبیعی است که برای نیل به چنین هدفی لازم بود هرگونه مسئله‌ای را که مانع رسیدن وی به چنین هدفی باشد از خود دور کند. بنا بر این، ادعاهایی همچون الوهیت و اباحی‌گری که به وی نسبت داده شده است، صحیح به نظر نمی‌رسد، و بسیار بعید است فقیهی با درجه علمی، کیاست و جایگاه اجتماعی شلمغانی، برای رسیدن به ریاست بر تمام شیعیان، ادعاهایی مطرح کند که حتی برای عوام‌الناس قابل پذیرش نیست، تا چه رسد به نخبگان و دانشمندان.

۲. اباحی‌گری: منابع غیرشیعی بر این موضوع تصریح کرده و شلمغانی را دارای عقاید اباحی‌گری در دو مسئله عمده دانسته‌اند که او پیروان خود را به آنها فرامی‌خواند.

الف. در امور جنسی: گفته شده است: عزاقریه نکاح را به عقد نمی‌دانند و امور جنسی را مطلقاً مباح می‌دانند و می‌گویند: محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به سوی متکبران قریش مبعوث شد و از این رو، آنها به سجده امر شدند،

ولی در این زمان، حکمت چنین است که مردم با مباح شدن همسرانشان بر دیگران امتحان شوند و انسان مجاز است با هرکس از هم‌مذهب خود که خواست، جماع کند؛ از جمله با محارم و نیز حرم دوست خود و حرم پسرش. و باید هر کس که افضل از دیگران است با پایین‌تر از خود نکاح کند تا نور در او وارد کند، و هرکس از این امور امتناع کند پس از این عالم، تبدیل به زن خواهد شد. این مطالب را ازدی (م ۳۳۴ ق) بدون ذکر منبع خود، در کتاب *تاریخ الموصل*، که یک کتاب تاریخ محلی است، نقل می‌کند (ازدی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۲۴۳).

درباره ازدی، ذکر این نکته حایز اهمیت است که منابع وی در تألیف کتاب *تاریخ الموصل* دو گونه بوده: یکی تألیفات پیش از او و دیگری روایات شفاهی. وی در بحث از شلمغانی، منبع خود را ذکر نکرده است. اما با توجه به نزدیک بودن دوره زندگی وی به شلمغانی، می‌توان گفت که او مطالب خود درباره شلمغانی را بر اساس روایات شفاهی تنظیم کرده است. به هر روی، لازم است به این ملاحظه در اطلاعاتی که او ارائه می‌دهد. توجه شود که وی تنها به نقل روایات تاریخی اکتفا کرده است، بدون اینکه نقد و تحلیلی بر آنها از لحاظ اسناد یا متن داشته و خبرهای صادق را از کاذب جدا کرده باشد (همان، مقدمه مصحح، ص ۴۱-۴۲).

پس از ازدی، *عبدالقاهر بغدادی* (م ۴۲۹ ق)، که *فخرالدین رازی* (م ۶۰۶ ق) او و مسلکش را در تألیف کتاب *الفرق بین الفرق*، که یکی از کتاب‌های فرقه‌نگاری است، این‌گونه توصیف کرده که بر مخالفان خود سخت تعصب داشت و مذاهب ایشان را چنانکه باید نقل نکرده است (رازی، ۱۳۵۵ق، ص ۲۵-۲۷). او برای اولین بار، از کتابی به نام *الحاسة السادسة* نام می‌برد و می‌گوید: شلمغانی آن را برای پیروان خود تألیف کرده و در آن به رفع شریعت و مباح بودن لواط تصریح کرده بود و آن را داخل کردن نور شخص برتر در پایین‌تر از خود می‌دانست. از این رو، پیروانش حرم خود را به طمع داخل شدن نور شلمغانی در آنها برای وی مباح می‌دانستند (بغدادی، ۱۴۰۸ق، ص ۲۴۹-۲۵۰). این در حالی است که تا پیش از بغدادی ذکری از این کتاب در هیچ منبعی یافت نمی‌شود. سپس *یاقوت حموی* (م ۶۲۶ ق) در کتاب *معجم الادباء*، که شرح حال ادباست، از کتاب *الحاسة السادسة* نام برده و نیز قسمتی از متن نامه‌ای را ذکر می‌کند که آن را خلیفه راضی (حک: ۳۲۲-۳۲۹ ق) پس از کشته شدن شلمغانی، به حاکم سامانی (نصر بن احمد حک: ۳۳۱-۲۹۳ ق) نوشته بود و در این نامه، عقاید شلمغانی و پیروانش ذکر شده است، و این با آنچه ازدی در *تاریخ الموصل* ذکر کرده، شباهت بسیار دارد و تنها اختلاف اندکی در الفاظ آن مشاهده می‌شود

(ر.ک: حموی، ۱۴۰۰ق، ج ۱، ص ۲۳۴-۲۴۷). این نامه را نیز تنها حموی ذکر کرده است و دیگران حتی نامی از آن به میان نیاورده‌اند.

این اوصاف در حالی ذکر است که در هیچ‌یک از منابع موجود شیعی، درباره این مسائل سخنی به میان نیامده است. تنها شیخ طوسی می‌گوید: «شلمغانی دارای ماجراهای زشت و امور قبیحی است که ما کتابمان را با یاد این قبیل امور آلوده نمی‌سازیم. ابن‌نوح و دیگران آنها را ذکر کرده‌اند» (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۰۶). احتمالاً منظور شیخ طوسی از این امور قبیح همان مسائل جنسی است. با وجود این، هرچند دلیل محکمی بر نپذیرفتن انتساب این امور به شلمغانی وجود ندارد، اما برخی امور موجب شده است تا در صحت امور مذکور به این صورت، تردید وجود داشته باشد:

اول. وکلا در مقابل شلمغانی و ادعاهای وی به فعالیت پرداختند و با تبلیغات علیه شلمغانی، در صدد بودند از مقبولیت وی نزد شیعیان بکاهند. با وجود این، در هیچ‌یک از فعالیت‌های آنها، اشاره‌ای به این انحراف شلمغانی نشده است. اگر چنین مسئله‌ای وجود داشت و شایع بود به منظور آشکار شدن چهره باطل شلمغانی به آن اشاره می‌کردند.

دوم. در تألیفات بعدی عالمان شیعی، در بحث از شلمغانی با وجود اینکه اشاره به این امور می‌توانست چهره باطل شلمغانی را آشکار سازد، مطلبی در این خصوص نوشته نشده است.

سوم. شلمغانی در اواخر کار خود، در مجلس سران شیعه حضور یافت و ادعا کرد که بر حق است و حسین‌بن روح در دعاوی خود علیه او، به باطل رفته است (همان). این در حالی است که این مجلس مملو از سران شیعه بود و هیچ‌کس به نشر این‌گونه انحرافات توسط شلمغانی اشاره نکرد (ازدی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۲۴۲ و ۲۴۳).

چهارم. برخی از شخصیت‌های علمی شیعه همچون *ابن جنید اسکافی* (م ۳۸۱ ق) با شلمغانی هنگامی که اختلافات او با حسین‌بن روح آشکار شده بود و آن دو علیه یکدیگر فعالیت داشتند، در ارتباط بودند (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۳۹۱-۳۹۲). این در حالی است که اگر چنین اموری از شلمغانی سرزده بود، مجالی برای چنین روابطی وجود نداشت.

پنجم. شلمغانی سودای ریاست شیعیان و به دست گرفتن سرپرستی سازمان وکالت را در سر می‌پروراند و درحالی‌که برای نیل به این هدف خود تلاش می‌کرد، توسط وزیر *ابن مقله* (م ۳۲۸ ق) دستگیر شد (همان، ص ۴۰۶). بنابراین، اگر چنین اموری از او سر زده بود، نمی‌توانست چنین انتظاری داشته باشد و در مجالس شیعیان حاضر شود و ادعای نیابت امام دوازدهم را داشته باشد.

اما درباره آنچه شیخ طوسی از ابن نوح ذکر کرده، لازم است قدری تأمل شود. ابوالعباس، احمد بن نوح سیرافی، استاد نجاشی (م ۴۵۰ ق) و یکی از مشایخ او بوده است (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۸۶). نجاشی وی را ثقة در حدیث و متقن در آنچه روایت می‌کرد خوانده و او را فقیهی دانسته که اهل بصیرت در حدیث و روایت بوده است. همچنین نجاشی می‌گوید: او در بصره سکونت داشت. وی کتاب‌هایی داشت که از جمله آنها اخبار الوکلاء الاربعه بود (همان). شیخ طوسی نیز با اینکه ثقة بودن وی را در حدیث بیان می‌کند، می‌گوید: «از او در اصول، مذاهب فاسدی حکایت شده است» (طوسی، ۱۴۲۰ق، ص ۸۷).

درباره ابن نوح چند نکته قابل توجه است: اول اینکه او بنابر تصریح نجاشی، کتاب‌های محمد بن احمد بن داود قمی (م ۳۶۸ ق) را روایت کرده است (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۳۸۵). از جمله کتاب‌های ابن داود، کتابی به نام الممدوحین و المذمومین (همان، ص ۳۸۴) بوده که از آنچه شیخ طوسی از ابن داود درباره اعتقاد شلمغانی به «ضد» و نیز نکات دیگری درباره شلمغانی نقل کرده است (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۳۰۷ و ۳۷۳ و ۳۹۰ و ۴۰۶ و ۴۰۹ و ۴۱۰)، مشخص می‌شود: ابن داود در این کتاب خود، درباره شلمغانی نیز مطالبی ارائه کرده بود. نیز گفتنی است: چنان‌که شیخ طوسی تصریح می‌کند، به کتاب‌های ابن داود از طوقی که بیان داشته دست یافته بود (طوسی، ۱۴۲۰، ص ۳۹۶).

دوم اینکه شیخ طوسی تصریح می‌کند: خود، ابن نوح را ندیده بود. هنگامی که شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) کتاب الفهرست را می‌نوشت، وی به تازگی در بصره از دنیا رفته بود (همان، ص ۸۷). سوم اینکه شیخ طوسی تصریح می‌کند: کتاب‌های ابن نوح همه به صورت چرک‌نویس بوده و از بین رفته و چیزی از آنها به وی نرسیده است (همان).

شیخ طوسی به واسطه حسین بن ابراهیم، معروف به «ابن الحناط» از ابوالعباس احمد بن نوح سیرافی مطالبش را نقل می‌کند (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۳۷۱ و ۳۸۶ و ۳۹۶ و ۴۰۱ و ۴۰۳ و ۴۰۸).

با این اوصاف، می‌توان گفت: با توجه به اینکه شیخ طوسی، که از طرق گوناگون به کتاب ابن داود دست یافته بود و انتساب چنین امور قبیحی به شلمغانی را از کتاب ابن داود نقل نمی‌کند و تنها به این مطلب اشاره دارد که ابن نوح آن امور را ذکر کرده است (همان، ص ۴۰۶)، به نظر می‌رسد چنین نکاتی در کتاب ابن داود ذکر نشده بوده است. به عبارت دیگر، با توجه به اینکه شیخ طوسی تنها به این مطلب اشاره دارد که ابن نوح چنین مسائل قبیحی را برای شلمغانی ذکر کرده و از ابن داود، که کتاب وی را در اختیار داشت؛ نامی نمی‌برد، می‌توان گفت: این مسائل در کتاب

ابن داود وجود نداشته، اما پس از او در کتاب ابن نوح از آن سخن به میان آمده است، و حال آنکه ابن نوح عصر شلمغانی را درک نکرده و مطالبی را که او ذکر کرده سال‌ها پس از کشته شدن شلمغانی شیوع پیدا کرده و به کتاب ابن نوح نیز راه یافته است.

با توجه به این نکات، به نظر می‌رسد انتشار چنین اعتقاداتی آن هم به این صورت در میان شیعیان و نیز سر سپردن شیعیان به این امور، ناشی از سیاه‌نمایی برخی مولفان متعصب سنی همچون عبدالقاهر بغدادی بوده که به هر وسیله‌ای خواسته‌اند شیعیان را فاسدالعقیده جلوه دهند. و یا انتساب این مطالبی به شلمغانی خلط مبحثی است از جانب مؤلفانی همچون ازدی (م ۳۳۴ ق) که شلمغانی و پیروان او را دارای شباهت تمام و یا حتی متحد با فرقه «نصیری» می‌دیدند (ازدی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۲۴۳). «نصیری» یکی از فرقه‌های غالی مطرح در عصر غیبت صغرا و پس از آن بوده ایشان پیروان محمد بن نصیر نمیری بودند، که اعتقادات گوناگونی از جمله اباحی‌گری در امور جنسی به آنها نسبت داده شده است (نویختی، ۱۴۰۴ق، ص ۹۳-۹۴).

ب. در عبادات: اباح‌گری در عبادات به معنای ترک تمام عبادات، از جمله نماز و روزه است. ازدی، شلمغانی و پیروانش را معتقد به ترک نماز و روزه و تمام عبادات معرفی می‌کند (همان، ص ۲۴۲). نیز بغدادی (م ۴۲۹ ق) می‌گوید: شلمغانی در کتاب الحاسة السادسة، به رفع شریعت تصریح کرده است (بغدادی، ۱۴۰۸ق، ص ۲۴۹). این در حالی است که در هیچ‌یک از منابع شیعی، چنین سخنی مطرح نشده است و حتی اشاره‌ای هم به آن نگردیده و به عللی که درباره امور جنسی بیان شد، این مسئله را نیز نمی‌توان پذیرفت. همچنین نباید فراموش کرد که شلمغانی کتاب التکلیف را در موضوع فقه و تکالیف مکلفان نوشته بود که این کتاب تا سال‌ها پس از مرگ شلمغانی محل مراجعه شیعیان بود. نیز او کتابی با عنوان فضائل العمرتین داشته است (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۳۷۸). هر چند گفته شد که وی کتاب التکلیف را در دوره استقامت نوشته است (طوسی، ۱۴۲۰ق، ص ۴۱۴)، اما زمان تألیف کتاب فضائل العمرتین معلوم نیست و احتمال دارد شلمغانی آن را پس از انحراف نوشته باشد. در مجموع، به نظر می‌رسد نمی‌توان او را قایل به رفع شریعت دانست.

۳. اعتقاد به ضد: از جمله اعتقاداتی که برای شلمغانی ذکر شده، «عقیده به ضد» است. تفصیل این عقیده در منابع غیر شیعی و شیعی متفاوت است. طبق منابع غیر شیعی، عقیده شلمغانی به حلول خداوند در اجسام متعدد، در عقیده او به ضد کاملاً مشهود است. اما در منابع شیعی، که تنها کسی که از آن یاد کرده شیخ طوسی است؛ جریان به گونه دیگری است. تفصیل این مطلب بدین قرار است:

الف. منابع غیر شیعی: ازدی می‌گوید: شلمغانی خود را خدای خدایان می‌دانست که اول و قدیم است و خدا در هر چیزی به اندازه همان چیز حلول می‌کند. خدا ضد را خلق کرد تا بر مضدود دلالت کند. از همین روی، او وقتی آدم را خلق کرد، در آدم و ابلیس حلول کرد و هر کدام از آنها ضد دیگری است، و دلیل بر حق برتر از حق است... وقتی آدم غایب شد لاهوت در یک خمسه ناسوتی ظاهر شد، و هرگاه یکی از آنها غایب می‌شد در دیگری ظاهر می‌گردید؛ چنانکه در پنج ابلیس، که اضداد آن خمسه بودند، ظاهر گردید. سپس لاهوت در ادیس و ابلیس جمع شد و بعد، از آن دو جدا شد؛ همچنانکه از آدم جدا شده بود. سپس در نوح و ابلیس جمع شد و بعد از جدا شدن از آنها، در هود و ابلیس وی جمع گردید. سپس از آنها جدا شده، در صالح و ابلیس، یعنی پی‌کننده ناقه او جمع گردید و بعد از جدا شدن از آن دو، در ابراهیم و ابلیس او نمرود جمع شد، و بعد از غایب شدن آن دو، از آنها جدا شده و در هارون و ابلیس او، فرعون جمع گردید و بعد، از آنها جدا شده و در سلیمان و ابلیس او جمع شد. سپس از آن دو نیز جدا شده، در عیسی و ابلیس وی جمع شد، و پس از آنکه آن دو غایب شدند، در شاگردان عیسی و ابلیس هایشان جمع شد سپس در علی بن ابی طالب علیه السلام و ابلیس او جمع شد. سپس در هر چیز و هر معنایی ظاهر می‌شود... و هر کس که مردم به او احتیاج پیدا کنند خداست. هر یک از پیروان او خود را خدای کسی می‌دانند که در درجه‌ای پایین‌تر از وی قرار دارد و در نهایت، خود شلمغانی رب الارباب است که پس از او ربوبیتی نیست (ازدی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۲۴۲).

قابل توجه اینکه - آن‌گونه که ذکر شد - خدا هرگز در حضرت موسی علیه السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حلول نیافته است؛ زیرا آنها حضرت موسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را خائن می‌دانستند و مدعی بودند هارون، موسی را فرستاد؛ همچنانکه حضرت علی علیه السلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را رسول خود ساخته بود و آن دو به هارون و علی علیه السلام خیانت کردند و حضرت علی علیه السلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به مدت سال‌های اصحاب کهف یعنی ۳۵۰ سال مهلت داد و هرگاه این مهلت پایان یابد شریعت انتقال می‌یابد (همان). این در حالی است که آنچه شیخ طوسی از قول شلمغانی به ضد ارائه می‌دهد با آنچه ازدی و دیگر مؤلفان غیر شیعی ارائه داده‌اند تفاوت‌های اساسی دارد.

ب. منابع شیعی: چنانکه گذشت، در میان مؤلفان شیعه، تنها شیخ طوسی به این عقیده شلمغانی و پیروانش اشاره کرده است. شیخ طوسی از ابوالحسن محمد بن احمد بن داود (م ۳۳۸ ق) صاحب کتاب *الممدوحین و المذمومین* - که بیشتر از او سخن گفته شد - نقل می‌کند: شلمغانی - که خدا او را لعنت

کند - معتقد به حمل ضد بود؛ به این معنا که فضیلت «ولی» هرگز ظاهر نمی‌شود، مگر اینکه «ضد» او، او را مورد طعن قرار دهد. و اضداد هستند که شنوندگان طعن «ولی» را وامی‌دارند در طلب فضیلت ولی برآیند. در این صورت، ضد از ولی افضل است؛ زیرا اظهار فضل ولی میسر نمی‌شود، مگر با وجود ضد. آنها قایل به عوالم هفت‌گانه و آدم‌های هفت‌گانه بودند و مذهب را از وقت آدم اول تا آدم هفتم سوق می‌دادند. و سپس به موسی و فرعون، و محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام با ابوبکر و معاویه سوق می‌دادند. درباره پیدایش ضد، بعضی از آنها می‌گویند: شخص ولی ضد را منصوب می‌کند و سخنی مانند سخن «اصحاب ظاهر» (برای مطالعه بیشتر ر.ک: مشکور، ۱۳۷۲، ص ۱۹۱-۱۹۲؛ خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۳۶۹-۳۷۱). دارند و می‌گویند: شخص علی بن ابی طالب، ابوبکر را در آن مقام نصب کرد. اما بعضی دیگر از آنها گویند: اینگونه نیست، بلکه ضد قدیم است و همواره با ولی همراه بوده است» (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۰۶-۴۰۷). شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) شعری را از یکی از شعرای عزاقریه نقل کرده است که برخی عقاید و بینش آنها را درباره ضد روشن می‌سازد. مطلع شعر اینچنین است: «ای آنکه ضد از قبیله "عدی" را لعن و نفرین می‌کنی! ضد همان ظاهر ولی است» (همان).

چنانکه ملاحظه گردید، در آنچه شیخ طوسی ارائه کرده، هرگز سخن از حلول خداوند در ولی و ضد او به میان نیامده است، بر خلاف آنچه ازدی و دیگران نقل کرده‌اند. اما ملاحظاتی درباره این دو گزارش وجود دارد:

۱. در آنچه ازدی ارائه کرده، سخن از مهلت ۳۵۰ ساله به حضرت محمد صلی الله علیه و آله به میان آمده است که با پایان آن، شریعت انتقال خواهد یافت. این در حالی است که این مسئله در گزارش شیخ طوسی نیامده است. با وجود این، می‌توان پذیرفت که حتی بنابر نقلی که شیخ طوسی آورده است، شلمغانی با انتشار این‌گونه عقاید می‌خواسته زمینه‌ای برای ادعای انتقال شریعت و ختم شدن همه چیز به خود، مهیا سازد.

۲. در نقل ازدی آمده است: شلمغانی و پیروان او، حضرت موسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را خائن می‌خواندند؛ زیرا از جانب هارون و حضرت علی علیه السلام رسالت داشتند؛ اما آن دو در رسالت خود خیانت ورزیدند، درحالی‌که نه تنها در نقل شیخ طوسی به چنین مطلبی اشاره نشده، بلکه بعکس تأکید شده است که پس از عالم هفتم، اولیای خدا در زمین به همراه اضدادشان حضور داشتند که از جمله آنها حضرت موسی علیه السلام و ضد او فرعون و نیز حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و ضد آنها یعنی ابوبکر و معاویه بودند.

نتیجه گیری

شلمغانی را می‌توان شخصیتی دانست که طبع بلندپروازی داشت و درصدد بود موقعیت خود را بالا برد. از این رو، به انتشار عقایدی در بین پیروان خود دست زد که موقعیت او را نزد آنان بالاتر برد و جایگاهی فرازمینی برای خود به دست آورد و در این طریق، فاصله گرفتن از حق برای او اهمیتی نداشت. او به گونه‌ای عمل می‌کرد که به گمان خود، بتواند حتی بزرگان و علمای شیعه را به خود نزدیک سازد. از این رو، به صراحت ادعای الوهیت نداشت و آنچه در منابع، از ادعای الوهیت و رفع شریعت و اباحی‌گری به او نسبت داده شده از چند حال خارج نیست: یا از اساس تهمتی بیش نبوده و شایعاتی بوده که در بین مردم رواج داشته است؛ و یا اینکه مسائلی بوده که برخی پیروان شلمغانی به آن دامن زده بودند. با وجود این، نباید فراموش کرد که او پیروانی داشت که در بین آنها، عقایدی انحرافی همچون حلول روح رسول خدا ﷺ و حضرت علیؑ در وکلا را ترویج می‌داد و این مسائل برای او جایگاهی فرازمینی بین پیروانش ترسیم کرد که حتی برخی از پیروانش قایل به خدایی وی شدند، و این امر به قدری شایع شد که حساسیت حکومت وقت را برانگیخت و در نهایت، به اعدام او منجر شد.

۳. مطلب مهم و قابل توجه اینکه در نقلی که از زدی آورده، برخی مطالب از قول عزاقریه نقل شده است. این موضوع در نقل شیخ طوسی وضوح بیشتری دارد و مشاهده شد که حتی در برخی امور، پیروان شلمغانی با یکدیگر اختلاف داشتند. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که این امور همه مسائلی نبوده که شلمغانی آن را احداث کرده باشد و پیروان خود را ملزم به معتقد شدن به آن، بدانند، بلکه می‌توان گفت: بسیاری از این امور را پیروان شلمغانی احداث کرده بودند و آن را انتشار می‌دادند. اهمیت این مسئله در این است که شلمغانی شیوه‌ای را در پیش گرفته و امیدوار بود بتواند رؤسا و بزرگان شیعه را به خود جلب کند و ریاست شیعیان را به دست گیرد؛ همچنانکه پیش از این نیز به آن اشاره شد. از این رو، نمی‌توان پذیرفت شلمغانی که سودای به دست‌گیری ریاست شیعیان را در سر می‌پروراند، به انتشار عقایدی واضح‌البطلان و سخیف پردازد که او را از رسیدن به هدف نهایی خود، بسیار دور سازد.

ذکر این مسئله باقی ماند که شیخ طوسی از قول برخی پیروان شلمغانی می‌گوید: قائم، که اصحاب ظاهر وی را از فرزندان امام یازدهم علیه السلام می‌دانند، همان ابلیس است که در قرآن به آن اشاره شده است. در قرآن آمده است: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِسَ» (حجر: ۳۰؛ ص: ۷۳) و چون ابلیس سجده نکرد و گفت: «...لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (اعراف: ۱۶)، از اینجا معلوم می‌شود که در موقع امر به سجود او، قائم بوده و بعد نشسته است. و اینکه شیعه می‌گوید قائم قیام خواهد کرد همان ابلیس است که در موقع امر به سجده، قائم بوده و از سجده ابا کرده است (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۰۷).

عقاید و افکار دیگری که به شلمغانی نسبت داده شده در هیچ‌یک از منابع شیعی نیامده است و زدی و دیگران آنها را ذکر کرده‌اند. این عقاید عبارت است از:

۱. امام حسن و امام حسین علیهما السلام را از فرزندان حضرت علی علیه السلام نمی‌دانستند؛ زیرا می‌گویند: کسی که پروردگار است نه فرزندی دارد و نه زاییده شده است.
۲. خواستار هلاک شدن طالبیان و عباسیان بودند.
۳. در توصیف ملائکه می‌گویند: ملک کسی است که مالک نفس خود باشد و حق را بشناسد.
۴. بهشت عبارت از معرفت و شناسایی آنان، و دوزخ عبارت از نادانی و جهل به ایشان و بازگشت از مذهب ایشان است.
۵. قایل به تناسخ بودند (زدی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۲۴۲-۲۴۳).

منابع

ابن اثیر، عزالدین علی، ۱۳۸۵ق، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر.
 ارموی، میرجلال‌الدین، ۱۳۵۸، *تعلیقات نقض*، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی.
 ازدی، یزید بن محمد، ۱۴۲۷ق، *تاریخ الموصل*، تحقیق محمد احمد عبدالله، بیروت، دار الکتب العلمیه.
 اسفراینی، ابوالمظفر، بی تا، *التبصیر فی الدین*، تعلیق محمد زاهد کوشری، قاهره، المکتبه الازهریه للتراث.
 اندلسی، ابن حزم، ۱۴۱۶ق، *الفصل فی الملل و الأهل و النحل*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
 انصاری، حسن، ۱۳۹۰، «از کتاب الأوصیای شلمغانی تا اثبات الوصیه مسعودی»، در: *بررسی‌های تاریخی*، ص ۸۱۸-۸۷۵، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
 بغدادی، خطیب، ۱۴۱۷ق، *تاریخ بغداد*، مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه.
 بغدادی، عبدالقاهر، ۱۴۰۸ق، *الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجیه منهم*، بیروت، دارالجمیل.
 بیرونی، ابوریحان محمدبن احمد، ۱۳۸۰، *الآثار الباقیه عن القرون الخالیة*، تحقیق پرویز ازکابی، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب.
 جاسم، حسین، ۱۳۸۵، *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم*، ترجمه سیدمحمدتقی آیت‌اللهی، چ سوم، تهران، امیرکبیر.
 حرعاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، *وسائل الشیعه*، قم، موسسه آل‌البیت.
 _____، ۱۳۸۰، *جواهر السنیه فی الاحادیث القدسیة*، تحقیق زین‌العابدین کاظمی خلخالی، چ سوم، تهران، دهقان.
 خراسانی، محمدجعفر بن محمد طاهر، ۱۴۲۵ق، *اکلیل المنهج فی تحقیق المطلب*، تحقیق سیدجعفر حسینی، قم، دارالحديث.
 ذاکری، محمدتقی، ۱۳۹۳، *بررسی زندگانی سیاسی فرهنگی شلمغانی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، مطالعات تاریخ تشیع، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
 رازی، فخرالدین، ۱۳۵۵ق، *المنظرات*، حیدرآباد دکن.
 شبیری، سیدمحمدجواد، ۱۳۸۱، «اثبات الوصیه و مسعودی صاحب مروج الذهب»، *انتظار* سال دوم، ش ۴، ص ۲۲۸-۲۰۱.

طبری، محمدبن جریربن، ۱۴۱۳ق، *دلائل الامامة*، قم، بعثت.
 طوسی، محمدبن‌حسن، ۱۳۷۳، *رجال*، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم، جامعه مدرسین.
 _____، ۱۴۲۰ق، *فهرست کتب الشیعه و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الأصول*، تحقیق عبدالعزیز طباطبایی، قم، مکتبه المحقق الطباطبایی.
 _____، ۱۴۱۱ق، *کتاب الغیبه*، قم، دارالمعارف الاسلامیه.

